

مخالفین مشروطیت افغانستان: 2

یکی از فلاسفه قرن نوزدهم گفته بود " **خلقی که اندیشیدن و بیان حقیقت را بدلقان دربار وا میگذارد، میتواند صرفاً خلقی وابسته و فاقد شخصیت خودی باشد** " این فشرده که هرگز و هرگز هدف توهین، تحقیر و هتک حرمت به شخص و فامیلهای را ندارد حقایقی تلخی است که اگر بیان نشود خاموشی آن گناه ماست. با احترام به کرامت انسانی و حیثیت فامیلی فرزندان و بازماندگان اشخاصیکه نام میبرم، تا نهایت کوشش مینمایم واقعیتها را برویت اسناد و دلایل مستند بنویسم نه بروی حدس و گمان، آوازه ها، قرینه سازی یا تخیلات ذهنی، عقده های شخصی، دشنام های رکیک و ناسزا و توهین تحقیر و عدم مراعات عفت کلام و منافی اخلاق و کرامت انسانی توهین و دشنام، گزافه گوئی، بهتان و غیره غیره که متأسفانه امروز جز سیاهی روی کاغذ شده. از هموطنانی که این سطور را قبول نداشته و دلایلی موثق و مستند با مآخذ دقیق در رد آن داشته و یا افزودیهایی دارند تمنا دارم آنرا بروی کاغذ و صفحات برقی اینترنت بیاورند و بر اكمال این نیشته ها بیافزایند.

احسان لمر

محمد حسین خان صافی (مستوفی الممالک)

امیر عبدالرحمن خان به همکاری انگلیسها به امارت رسید و معاهدات با آنها بست. و در طول دوره حکمرانی او (1880-1901 میلادی) که معروف به دوره وحشت و ترور است، هژده بار در لشکر کشیهای گوناگون که دلایل متنوع داشت، اشتراک نمود، یکصد و پنجاه هزار نفر را بقتل رسانید. مزید بر این هزارها نفر دیگر به اثر عواملی چون گرسنگی، شیوع امراض ساری، جنگهای تعبیدی و زندان جانهای خود را از دست دادند. تنها در زندانها و سیاه چاه های کابل و سایر ولایات کشور، بیش از پنجاه هزار نفر زندانی موجود بود.

غبار از شکنجه های دوره عبدالرحمن خان چنین مینویسد: " علاوه بر زندانهای متعدد پایتخت و ولایات « سیاه چاه های » کابل و هرات با اقسام شکنجه های، کنده، ولچک، غره بغراب، زولانه، قین و فانه، تیلداغ، قطع اعضا، بیدار خوابی دادن، کور کردن، برچه پک، چاندماری، غره، ذبح کردن، سنگ سار، بتوپ بستن، توسط درختها پاره کردن هر روز عملی میشد. در کابل بعلاوه زندانهای ارگ و کوتوالی و شیرپور و سرایهای داخل شهر، زندان مخصوص دیگر هم بود که یکی به محمد نعیم خان (بعدها نایب سالار) کپتان امیر و دیگری به « بابیه برق » شاطر باشی امیرتعلق داشت بابیه برق در میدانی مقابل دروازه خود در مراد خانی داری هم نصب کرده بود که محکومین را میآویخت... ماه رمضان محبوسین ارگ بیرون دروازه های اطاق خود در انتظار افطار مینشستیم، ناگهان جلاد ارگ معروف به دیوانه میرسد و مقابل ما مینشست و کارد آدم کشی از کمر خود میکشید و روی سنگی تیز میکرد و محبوسین را از نظر میگذشتاند و میگفت: این بی پیر (اشاره بکارش) باز مستی میکند دیده شود که امشب خون کدام اجل گرفته نصیب اوست فردا فهمیده میشد که محبوسی شبانه ذبح گردیده است " 1.

" امیر عبدالرحمن زمانی اقدام به تبعید سردار غلام محمدخان به هند کرد که از قول او به امیر اطلاع دادند که سردار با یکتن از هراتها از بازگشت سردار محمدایوبخان از ایران سخن میگویند. امیر پس از این اطلاع بمصادره اموال سردار غلام محمد پرداخت و سپس او را با 36 تن اعضای خانواده اش به هند تبعید کرد. مجازات آن فرد هراتی همراه

سردار سنگین ترو وحشت ناکتر از آن بود. ماموران امیر عبدالرحمن خان آن مردهراتی را به غل و زنجیر بستند و در قفس آهنی بگذاشتند و قفس را بر سردرختان سرو در سرحدات غوریان هرات گذاشتند. چون امیر گفته بود که او در آن قفس از فراز درختان بلند سرو ببیند که چگونه موکب سردار محمدایوب خان باز می‌گردد؟ "2

عبدالرحیم کاکر (پدرکلان مولوی واسع اخوندزاده) از حامیان غازی ایوب خان بود که بعد از فتح قندهار توسط عبدالرحمن خان در داخل خرقة مبارک پناه برد چنانچه امیر مینویسد که: "یکی از ملاهای کاکری موسوم به اخوند عبدالرحیم که نسبت کفر به من داده بود در خرقة شریف متحصن شده بود، حکم دادم سگ ناپاکی مثل او نباید در جای مقدس مذکور بماند لهذا او را از عمارت آنجا بیرون کشیده بدست خودم او را کشتم "3

ماما میر عاقل پدرکلان مادری شادروان دکتور عرفان فطرت، که در ماشینخانه یا اولین فابریکه صنعتی آن عصر کار مینمود که اولین بار طیاره انگلیس را بر فراز شهر کابل دید، مدتی بعد خودش طیاره کوچک کوکی ساخت که وقتی آنرا بحرکت آورد باعث شکستن پنجره های خانه شان گردید، امیر از موضوع اطلاع یافت و او را احضار نموده و گفت، امروز طیاره ساختی دیگر روز تفنگچه میسازی تا مرا بکشی و امر نمود تا چشمانش را پاکی زده چون آب نا رسیده پر نمایند. مرحومی خسر کاکایم مرحوم عبدالروف خان اکبرزاده بودند و همه فامیل ما ازین جنایت امیر آگاه هستند و طیاره ساخته شده شان تا سالهای اخیر در منزل پدری ما موجود بود.

عبدالباقی خان سرخابی مینگ باشی پدر استاد سترگ غلام محمد میمنگی «بهبزاد ثانی» در یکی از شامهای ماه عقرب سال 1262 ش - نومبر 1883 م با بیست هشت نفر از اشخاصیکه همه شخصیت های با نفوذ و سران اقوام ولایات بودند و برضد امیر عبدالرحمن قرار داشتند، در عقب بالاحصار کابل بصورت دسته جمعی در یک شب " سر بریده شدند 4

شادروان غبار چشم دید خویش را از آزادشدگان از سیاه چالهای امیر عبدالرحمن چنین مینویسد " زندانیان آنرا که از مرده فرق نمیشدند با تن برهنه و استخوانی و چشمانیکه از دیدن نور عاجز و بسته بود، برون کشیدند "5

امیر عبدالرحمن خان در اواخر عمر میگفت که " **مه کمر ای ملت ره طوری شکستاندیم که بعد از مه یک زن هم میتانه به آرامی در این کشور سلطنت کنه!**

این گفتار امیر، حلیمه را وسوسه نمود و در فکر سلطنت انداخت. وی در این فکر بود که بعد از مرگ؛ پسرش محمد عمرخان به امارت برسد. و میگفت تا زمانیکه محمد عمر به سن برسد امور سلطنت را خودش به نیابت وی به پیش خواهد برد. اما نمی خواست که تاج و تخت افغانستان به پسران کنیز (حبیب الله خان و نصر الله خان - ا. لمر) انتقال کند؟! "6

درین وقت است که کوتوالی یا قوماندانی امنیه امیر بدست محمدحسینخان مستوفی الممالک میآفتد وی " از خوانین قوم صافی و مستوفی الرأس سید خیل ولایت پروان است. او نوشت و خوان را از خانواده خود آموخت و کارش از کتابت عادی در چهار چوب کوتوالی کابل آغاز گردید.

"محمدحسینخان مستوفی الممالک فرزند رحم دادخان از کوهستان شمالی میباشند. در زمان امارت امیر عبدالرحمن خان، نخستین کوتوال (قوماندان پولیس) شهر کابل نایب میر سلطان بود. و نایبش (معاونش) میرزا محمد حسین خان بود، وی بخاطر گرفتن کرسی از نایب میر سلطان کوتوال به امیر چنان نامت کرده بود که وی مخالف و بدخواه امیر است و امیر که در قتل مخالفان خود ید طولانی داشت، پس از استنطاق ویرا مجرم شناخت. "7

غبار مینویسد " نایب میر سلطان خان که تمام شهرهای افغانستان را زیر خوف و تهدید نگه میداشت و کوتوال او در قندهار زنان سید دوست محمد شاه متهم را روز روشن از خانه شان کشیده و در اداره کوتوالی احضار و زیر شکنجه قرار داده بود بلاخره ظلم و فساد او بجائی رسید که امیر عبدالرحمن خان برای توجیه افکار عامی بجانب او و انحراف تنفر مردم از شخص خود، او را در پغمان از درختی بیآویخت و بار ملامتی خویش را در گردن او انداخت "8

فیض محمد کاتب مینویسد " مرزا محمدحسینخان سردفتر سنجش کوتوال کابل و مرزا عبدالروف خان نایب او مقرر شدند و از این دوشغل بزرگ رعب عظیم و خوف عمیم در دل خلق انداخته امور بس شگفت و هنگفت بر روی روزگار آورده کارهای آشکار او نهضت بسیار کردند." 9

"میرات معدوم (چوکی کوتوالی) به مرزا محمد حسین به تنها نگرایید. میرزا عبدالروف خان هم ارتقای مقام نموده چوکی معاونیت کوتوالی را صاحب شد. آنگاه میرزا محمد حسینخان به دربار راه یافت و راه و رسم دربار داری آموخت و کارش به جایی کشید که کسی را بجز امیریاری سخن گفتن در برابرش نبود. و امیر باغ جهان آرا را برای رهایش وی بخشید. وی هر اندازه ظلم مینمود به همان اندازه پاداش می گرفت. مرحوم غبار مینویسد «میرزا محمدحسین سردفتر سنجش کوتوال و میرزا عبدالروف خان نایب او مقرر شدند و از این دوشغل بزرگ رعب عظیم و خوف و غم در دل خلق انداخته اموریس شگفت و هنگفت بر روی روزگار آورده کارهای آشکار و نهفت بسیار کردند. ترس از شکنجه های اداره امیر به جای کشید که مردم از شنیدن نام (جلبی) زهره در جگرشان نبود. مردم از نامهای شش کلا و نام گیرک مخصوصا در پایتخت انزجار و نفرت نشان میدادند.» 10

درین دوره ادارهء ساخته شد که مردم آنرا **شش کلاه** میگفتند «که عبارت از تشکیل یک اداره سنجش محاسبات امور مالی و تعیین داری محکومین بود که سررشته دار آن میرزا محمدحسین خان کوتوال بود و اعضایش میرزا عبدالروف خان، میرزا محمد قاسم خان روزنامهچ، میرزا محمودخان قندهاری، میرزا شیرعلیخان و غلام حسن خان بودند. اینها برای ابراز خدمت به امیر بسی خانواده ها و مردم بیگناه را به عناوین باقیداری و تحریف محاسبات و غیره برباد نمودند.

نام گیرک یکنوع ترورسری رسمی بود که در شهر کابل از طرف کوتوال به امر و به نام امیر عملی میگردید. در نصف شب شخصی مورد نظر از خانه اش برده میشد و هرگز بر نمیگشت. خانواده اش را هم جرئت استغاثه نبود (در دوره صدارت هاشم خان و هم رژیم دهشت و وحشت تره کی - امین باز هم خاطرات شوم نام گیرک تکرار شد. - این قلم). مرحوم غبار مینویسد « میرزا عبدالحکیم خان امین نظام طرف رقابت میرزا محمد حسین خان کوتوال و میرزا عبدالروف خان نایب کوتوال متهم به سوختادن تیرج (مسوده باطلهء سنجش مصارف) که بعد از تصحیح به شکل ثابت در کتاب قید میشد و هیچ ارزش رسمی نداشت، گردید... امین نظام در وقت استنطاق از ترس اقسام شکنجه هابه مستنطقین گفت: من توان و تحمل شکنجه های شما را ندارم هر چیزیکه شما و کوتوال امر کنید به آن اعتراف می نمایم. میرزا حسین خان پیام داد که راه آسان همان است که بنویسی که تیرج را خودت سوختانده یی امین نظام همچنان بنوشت. روز دیگر به دهن توپ بستندش و داریی اش هم مصادره گردید.

این تنهامستوفی المالک نبود که ظلم میکرد، در حقیقت همه دستگاه حکومتی آنوقت که چنان قساوتها را حلال بحساب می گرفتند همه بازتاب سیاست های ظالمانهء امیر عبدالرحمن خان بود.» 11

واقعیت تلخ دیگری اما خنده داری درین دوره شوم بوقع پیوست که، چهل تن از محکومین را پای پیاده (چون وسایل نقلیه بزرگ موجود نبود) از زندان بسوی دربار میبردند در راه یکی که زرننگ و چابک بود فرار نمود، محافظین از ترس جان خود عابری حمال را که هموطن نازنین و مظلوم هزاره ما بود بجای یکم چهل بردند، در وقت ابلاغ حکم چون وی بجای مجرمیکه اعدام شود آورده شده بود حکم غرغره (حلق آویز) برایش صادر شد، لحظات انتظار طولانی شد بالاخره حمال بیچاره صدازد (غرغره میکنید یا نی که من میروم از خودکار و بار دارم) امیر او را نزدش خواست پرسید که چه میگوید، باز هم سخن شرا تکرار نمود، اطرافیان امیر برایش شرح دادند که بعد از حلق آویز شدن دیگر هرگز او بر نمیگردد، اینوقت است که آن هموطن ساده با قلب پاکش به امیر میگوید، «آکو! تو صاف و پاک آدم موکشی (میکشی).»

منشی امیر، کتاب نامنویس و علل جرم محکومین را بحضور امیر آورد، که همان روز روی بعضی علل دربار دایر نشد، در جلسه بعدی امیر کتاب را خواست، منشی عرض نمود که دفعه قبلی آنرا به امیر داده است ولی امیر انکار نمود و منشی محکوم به خیانت و دروغوئی شد، وی به محمدحسین خان و معاونش غرض اقرار سپرده شد، آن مرد محترم و معزز آنهمه شکنجه های وحشتناک را دید، فکر نمود با دهشت و وحشت در جریان یکی از آنها خواهد مرد پس یک مرگ، یا اعدام را قبول نماید بهتر است، قلم و کاغذ گرفت و نوشت که کتابرا آتش زده و خاکسترش را به دریا انداخته. چون برای امیر

حکم خیانت را داشت حکم اعدام برایش صادر نمود، چون شخص نهایت محترم و قابل قدر بود یکنفر اهل دربار خون بهایش را پرداخت، و او در خانه اش محبوس شد. مدتی بعد شهزاده حبیب الله خان کتاب را از روک میز کار امیر یافته بوی برد، امیر باز هم با غضب منشی محکوم شده را احضار نمود و علل آن اعتراف را پرسید، جواب شنید که اگر در جریان تیل داغ نمی نمودم، در قین وفانه، یا میخکوب شدن و... بعد از زجر بسیار مرگ بسراغم میآمد ترجیح دادم یکبار بار یسمان یا گلوله یا دهن توپ بمیرم.

در دوره امیر حبیب الله خان کوتوالی و پست مستوفیت یا وزارت مالیه هم برایش داده شد و بوقول شادروان غبار دست به کشتن مرغی همزد "مستوفی الممالک ادارات استیفا و امور مالی کشور را در معرض بیع و شری قرار داده بود، مالیات کشور اعم از اراضی و کمرکات همه در اجاره مستاجرین خائین گذاشته میشد. این مستاجرین هر نوعی که میخواستند می توانستند با مالیه دهان رفتار نمایند." **12**

غبار مینویسد سردار نصر الله خان نائب السلطنه با رهبران و روحانیت سرحدات در ارتباط بوده و حتی کمکهای مادی به مبارزین آزادیخواه آنجا مینمود " در حالیکه امیر حبیب الله خان نظریات نائب السلطنه را رد و طرفداران او را توسط مرزا محمد حسین خان مستوفی الممالک و یکعده درباریان بزرگ خود نظارت مینمود، یعنی کسانی که از سیاست سازش با انگلیس پشتیبانی میکردند، یکی از اینجمله «ضیا معصوم صاحب» بود که نفوذ معنوی در درباریان بزرگ داشت" **11**

غبار در ارتباط به عصبیت مزاج و افراط در عشرت و شهوت رانی امیر حبیب الله سراج مینویسد که: "... مرزا محمد حسین خان مستوفی الممالک در مراسم ضیافتی که به افتخار شاه در موضع «بایان - کوهستان» داده بود، همینکه شاه نزدیک خیمه خاص رسید و پله نردبان را از اندازه که مقرر کرده بود بلندتر یافت. متغیر شد و خواست سبب این فرو گذاشت را از مستوفی بیسرسد. مستوفی مجال نداد، این شخص با وقار و کم سخن به عجله مثل درختی افقی بخاک افتاد و گفت «بد کردم اعلیحضرت ببخشید» در حالیکه تمام درباریان و رقبای مستوفی دوطرفه صف کشیده و این منظره را تماشا میکردند. البته مستوفی برای وقایه خود از دشنام و بی آبی بیشتر این ذلت و خواری را بر خود هموار کرد"

پس از واقعه فیر تفنگچه بر امیر "مرزا محمد حسین خان مستوفی الممالک جدا در صدد کشف قضیه برآمد موظف به تحقیق و تعقیب قضیه شدند که وی و جرنیل یاقوت شاه خان چرخ قلع بگیر از متهمین تحقیق مینمودند، چنانچه از کاکا سید احمد لودین چنین پرسیدند: "برایما اطلاع رسیده بود که شما عزم کشتن امیر را کرده بودید. چنانچه در شب جشن، پسر شما عبدالرحمن از بام مسجد سه فیر تفنگچه بر امیر کرد. چون اجل او نرسیده بود فیر تفنگچه با او اصابت نکرد. بعد از آنکه از مردم و اهالی دوطرفه بازار تحقیق شده شهادت داد ندکه آنها بچشم خود عبدالرحمن پسر شما را دیدند که بالای امیر فیر کرد درین باره چه میگوئید؟ کاکا سید احمد به سید یاقوت شاه خان چرخ قلع بگی گفت که اگر شفاهی جواب بگویم ممکن نزد امیر رفته او (آب) را گاو بگوئید پس اگر خواسته باشید که امیر صاحب حقیقت موضوعی را در یافت کند دست مرا رها کنید که تحریری جواب گویم ... " **13**

این قضیه بهانه خوبی بدست مستوفی در ضدیت شدید با مشروطه خواهان، شهزاده امان الله خان و دیگران قرار داد، چنانچه بعد از مشاجره شدید ملکه (سراج الخواتین) با امیر و حواله سیلی بروی خواهر او ااخت السراج در قصر چهلستون (که سیلی بجای خواهر بروی خود امیر خورد) شاه سراج الخواتین را خواست طلاق دهد مگر بوساطت سردار نصر الله خان موضوع حل و فصل شد اما مستوفی الممالک، ملکه و پسرش امان الله خان را شدیداً تحت مراقبت استخباراتی قرار داده بود "او هر حرکتی را در کابل اعم از نشرات مخفی و فیر بر امیر و غیره به گردن عین الدوله بار میکرد، در حالیکه چنین نبود و عین الدوله و حلقه دربار چون هدف عمده در پیش داشتند، ابدأ دست به کارهای بیدار کننده و تهدید آمیز نمیزدند. " **14**

بقول از شادروان محی الدین تفویض (منشی اعلیحضرت امان الله خان) در دوره که شهزاده نیابت سلطنت پدر را داشت و هم بعد از کشته شدن امیر، از روک میز کار روی راپورهای را از مستوفی الممالک بدست آورد که نوشته بود که شهزاده امان الله خان کودتا مینماید، بعد از گرفتن سلطنت این اسناد را امان الله خان برایش نشان داد و علت مخالفت های

ویرا بامشروطه خواهان و شخص خودش، و هم راپورهای جعلی وی علیه مادرش (سراج الخواتین)، بخصوص طرح جمع آوری قوا از شمالی به طرفداری از سلطنت نصرالله خان رازوی پرسید و چون همه مشروطه خواهان ویرا با تمام معنی میشناختند و هم او را «فرد سیاه زبان» میدانستند همه رای دادند که باید اعدام شود و بدین گونه بتاريخ 14 ثور 1298 ش (4 می 1919) از درختی حلق آویز شد¹⁵

"محمد حسین خان، از رجال پر قدرت عصر امیر حبیب الله خان و مستوفی الممالک وی بود. اما در آغاز پادشاهی امان الله خان، ضمن اتهام به فساد، رشوه ستانی و دیگر جنایات، در سال 1919 به امر امیر محکوم به اعدام شد. همچنان امیر جدید، امان الله خان فرمان صادر نمود تا خانه ویرا در کابل مصادره نمایند. بعدا خانه مذکور به حیث اقامتگاه برای استفاده نماینده سیاسی شوروی داده شد. بنا به تقاضای محکوم، خانواده اش را امان دادند، اما به ولایات از جمله چاریکار و با دریافت حقوق اندک تبعید نمودند"¹⁶

به گونه که عبدالغنی نویسنده پاکستانی «A Review of the Political Situation in Central Asia» مینویسد: "محمد حسین خان در آستانه اعدام، از امان الله خواهش کرد تا به فرزندانش امکان ادامه آموزش بدهد که در پاسخ [به مصداق: «عاقبت، گرگ زاده گرگ شود- گ.گ.»، شنید، آموزش دادن به آنها به معنای پرورش گرگ های درنده است. هر چه کنی، آنها آدم نمی شوند»¹⁷

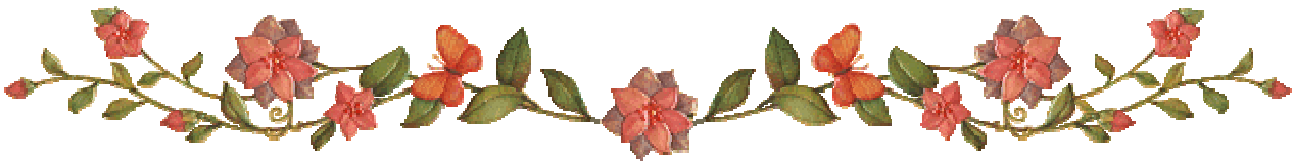
استاد خلیل الله خلیلی فرزند محمد حسین خان آموزشهای ابتدائی را در مکتب روستایی به پایان رسانید و درلیسه حبیبیه کابل دانش فراگرفت و سپس، چندی همدرا آنجا به آموزگاری پرداخت. در بیست و اندسالگی، به قیام حبیب الله کلکانی گروید و یکی از بی آرایش ترین و تحصیل یافته ترین هواداران این جنبش شد. در زمستان سال 1929 جزء بلند پایگان محلی آنها گردید و به کرسی مستوفی ترکستان افغانستان گماشته شد. با پایان دوره انتقالی حبیب الله کلکانی "سقوط کابلستان، نه تنها او را سرخورده نساخت، بل [انگیزه آن گردید] که بر عکس، سرسختی، صلابت و شگردهای شگفتی بر انگیزی را به نمایش بگذارد. **او نادر خان را دست نشانده انگلیسیها خواند و طرح ایجاد دولت جدیدی را در شمال با پیشگامی باشندگان از بیک، تاجیک و ترکمن پیش کشید [18]**. این طرح، نه تنها برای مخالفان وی، بل نیز برای محافل معین سیاسی و نظامی- دیپلماتیک شوروی غیر منتظره بود. جدایی از آن که به پندار خلیل الله، عامل مهم توانایی زیستن این «دولت» می بایستی در حمایت همسایه شمالی - شوروی و دوستی با جمهوری های شوروی هفته باشد.

خلیلی که در گذشته به عنوان یکی از سرسخت ترین دشمنان شوروی بنام بود، برای اثبات حسن نیت خود، دستور داد تا پناهجویان آسیای میانه آزادانه، به میهن شان بازگردند. در این سند، که در نامه های دیپلماتیک شوروی به «فراخوان خلیلی- معاون گورنر جنرال ترکستان» نام داده شده است (مستوفی مزار نزدیک به سه هفته یعنی از آخر اکتبر تا 19 نوامبر 1929، در منطقه فرمانروایی کرد. با آن که در اسناد یا از نام نایب الحکومه و یا معاون وی امضا می کرد- ولادیمیر بویکو) آمده است: «با توجه به مناسبات نهایت دوستانه موجود میان حکومت اسلامی حبیب الله با حکومت معظم شوروی، مهاجران مقیم در سرزمین افغانستان، هرگاه خواسته باشند به وطن اصلی شان برگردند، بهتر است خود در این باره تصمیم بگیرند، که کجا برای بود و باش آینده شان بهتر است. از جانب حکومت اسلامی حبیب الله در مزار شریف، برای بهبود رفاه این مردم، هیچ ممانعتی در زمینه نیست. دولت معظم اتحاد شوروی طبق اطلاعیه رسمی موجود در نزد ما، آماده است تا این مهاجران را پذیرفته و زمینه بازگشت و اسکان با عاقبت آن ها را در میهن شان فراهم نماید. (19) فرمانروای «خود گماشته» وعده سپرد تا در آینده نزدیک کنگره نمایندگان باشندگان محلی را برگزار نماید که در آن در نظر بود حکومت دایمی شمال افغانستان را برگزیند. او و هوادارانش، مطمئن بودند که ولایات قطغن - بدخشان و میمنه نیز به هسته دولت آینده شمال خواهند پیوست. با فرا رسیدن هفته دوم ماه

نوامبر، هیات هایی از بدخشان، آقچه، شیرغان و سراسر منطقه مزار، آغاز به آمدن به «مجلس نمایندگان با صلاحیت» به مزار شریف، نمودند. از دیدگاه بافتار تباری، در میان نمایندگان، از بیک ها، ترکمن ها و تاجیک ها از نگاه شمار، بیشتر از دیگران بودند. این در حالی بود که در جمع آنان، نمایندگان هزاره ها و افغان ها (پشتون ها) اصلاً به چشم نمی خوردند. دسته های بالادست تر، جنگاوران مسلح ترکمن ها به رهبری ایشان خلیفه بودند. مگر رهبری سیاسی را خلیل الله پیش می برد. مگر، جانب شوروی، با پیدایی یک چنین متحد ناخوانده و ناخواسته، به ویژه طرح های وی، با دلواپسی فوق العاده برخورد نمود. به پنداشت نمایندگان دیپلماتیک شوروی در آسیای میانه، «پیاده شدن چنین طرح ها، پیش از همه به معنای تقسیم افغانستان به دو بخش خواهد بود: یکی جنوب خاوری به رهبری نادر خان، با نفوذ بیشتر انگلیسی ها و دیگر شمال باختری به رهبری خلیل الله، با عمدتاً تأثیر شوروی. مگر ما چنین کاری را باید غیر ممکن ببیندیم. تقسیم افغانستان در اوضاع کنونی بیشتر به سود انگلیسی ها است. ما به افغانستان ۲۰۰۰ نیاز داریم. $\dot{A} \ddot{u} \dot{K} \ddot{U} \dot{b} \dot{a} \dot{q} \ddot{u} \dot{t} \dot{b} \quad \dot{Y} \dot{e} \dot{c} \quad \dot{U}$ - $\theta \quad \ddot{u} \quad \dot{A}$... و به همین دلیل، اندیشه هایی که در سر پر شور و گرم خلیل الله پدید آمده اند، ناگزیر کنار گذاشته شوند" **20**

"خلیل الله، مقارن تاریخ 12 جون 1931، به کابل رسید و از سوی صدراعظم و دیگر مهره های کلیدی حکومت و سر انجام، نادرشاه پذیرفته شد. او، با نادر خان سه دیدار آغاز داشت. به درخواست خلیل الله، دو برادر و عمویش- محمد یوسف خان، یکی از سازماندهندگان اصلی خیزش 1930 کوه دامن، که نزدیک بود به بهای تخت و تاج نادرخان بینجامد، از بازداشت رها شدند. ژست سخاوورزانه و آشتی جویانه در برابر خلیل الله و دیگر اقدامات همانند حکومت، به آن امکان داد تا گلیم «آخرین بازماندگان عصر حبیب الله» را برچیده و خلیل الله را از راه های صلح آمیزگرویده ساختار های قدرت رژیم ساخته و با آن آمیزش دهد. خلیل الله، پس از آن در زمان ظاهر شاه و داوود خان به کرسیهای برین (به شمول وزارت و سفارت) [...] و نیز به کرسی استادی ادبیات دانشکده ادبیات دانشگاه کابل- گ. رسید. مگر شهرت بزرگی را بعنوان سخنور با قریحه و بی همتای شعر دری بدست آورد" **21**. استاد خلیلی شصت و هشت سال بعد در سالروز مرگ پدرش 14 ثور 1366 (4 می 1987) در اسلام آباد وفات نمود.

روانشاد مرزا محمد یوسف خان برادر مستوفی الممالک رادمرد فرزانه، علم دوست، آرام، با درایت و متینی بودند که وطن را با تقدیم نمودن فرزندان با استعداد بادانش و تحصیلات عالی و خدمتگذار واقعی به مردم افتخار بخشیدند. یکی از پسران شان استاد سترگ و فقیه محمد اسلام خان مین، صوفی و درویش وارسته بود که نظیرش در معارف افغانستان کمتر دیده شده، او معلم بود همچو همه استادان وارسته معارف ما، وقتی استاد شهزادگان ارشد بود یکریزی سرد زمستان که برای تدریس شهزاده احمد شاه به ارگ رفته بود بالاپوشی نداشت که بیوشد، وقتی از خنک زیاد میلرزید شهزاده آرامانه بالاپوش خود را برشانه هایش انداخت و وقتی تدریس استاد تمام شد با متانت مین مشربی و صوفیانه اش آنرا بر کوتبند گذاشته از اطاق خارج شدند. استاد مین از دوستان و هواداران غبار مرحوم و حزب وطن بود، چنانچه در افغانستان در مسیر تاریخ میخوانیم "معلمین پاک نهاد کابل نتنها این شاگردان جوان را بدیده همدردی مهربانانه مینگریستند بلکه خود در صف آنان قرار میگرفتند (از قبیل مولوی عبدالظاهر پغمانی و محمد اسلام خان مین و امثالهم)" **22** زمانیکه بعد از عمری خدمت گذاری بر تبه اول مستحق مدال شناخته شدند، در محفل روز معلم وقتی اسم شان قرائت شد، بوزیر معارف وقت گفتند "منکه خیانتی نکرده ام که مستحق مدال باشم" وقتی استاد وفات نمود برای چندین سال نام شان در محافل روز معلم با حرمت و احترام فوق العاده یاد میشد و لیسه با پرستیژ حبیبیه برای یکسال مکمل عزادار بود. تمنا دارم فامیل دانشمند و دانشور صافی بشمول نویسنده و آرتیست برجسته و فرزانه ما استاد ببرک و سا، برادر زاده شادروان مین امید بخواهش من لیبیک گفته سوانح و خاطرات شانرا از صوفی وارسته و استاد سترگ محمد اسلام خان مین بدست نشر بسپارند.



مآخذ

- 1 - غلام محمد غبار - افغانستان در مسیر تاریخ - جلد اول میزان 1346 کابل ص 653 الی 655.
- 2 - محمد اکرم اندیشمند - نقش محمود طرزی در نهضت روشنگری و نوگرایی دهه ی دوم و سوم قرن بیستم - 16 سپتمبر 2008 سایت خاوران.
- 3 - امیر عبدالرحمن خان - تاج التواریخ - جلد اول و دوم مرکز نشراتی میوند پشاور میزان 1375 ، ص 216.
- 4 - دکتور نعمت الله شهرانی مقاله درباره استاد غلام محمد میمنگی، سایت www.khawaran.com مورخ 01.06.2006 و سایت وزارت تحصیلات عالی.
- 5 - شادروان غبار، جلد اول ص 701.
- 6 - محمد رحیم شیون ضیائی - برگهای از تاریخ معاصر - اهتمام استاد عبدالشکور حکم چاپ پشاور ص 36، مقالهء عبدالشکور حکم - اعدام آخرین مستوفی المالک در افغانستان - شماره 11 سال اول، اگست و سپتمبر 2005 سایت انترنتی .kabulnath.kabulnath.com
- 7 - عبدالشکور حکم عین مقاله.
- 8 - غبار ص 653
- 9 - فیض محمد کاتب - سراج التواریخ - جلد سوم ص 832 بنقل از غبار 653.
- 10 - عبدالشکور حکم مقاله کابل ناتھ.
- 11 - غبار ص 707
- 12 - همانجا ص 460 .
- 13 - پوهاند سید سعدالدین هاشمی - جنبش مشروطه خواهی در افغانستان - ص 232 جلد اول چاپ سویدن.
- 14 - غبار ص 726 .

15 - مصاحبه نویسنده این سطور با دکتور اسدالله راید سابق استاد فاکولته حقوق فرزند مرحوم تفویض.

16- وی. اس. بویکو- قهرمان حوادث مزار، جنگ داخلی 1929 در افغانستان آغاز زندگی سیاسی خلیل الله خلیلی، برگرداننده از روسی ف. ن. بهرمان. سایت انترنتی.

Ghani, Abdul. A Review of the Political Situation in Central Asia. Lahore, 1921, p. 105-17
106. ، بنقل از نوشته : گروهی از دانشمندان روسی، به گزینش و گزارش: عزیز آریانفر، رازهای سر به مهر تاریخ دیپلماسی افغانستان در نیمه نخست سده بیستم سایت فیض محمد کاتب.

18 - مرکز نگهداری و بررسی ...، فوند 62، پرونده ویژه 2، پرونده 1806، برگ 197. از مقاله عزیز آریانفر - رازهای سربه مهر تاریخ دیپلماسی افغانستان در نیمه نخست سده بیست - سایت فیض محمد کاتب.

19 - همین مقاله. بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، رفرنس ها در باره افغانستان، پرونده ویژه 11، پوشه 147، موضوع 4، برگ های 50-51، در پیام جستار شده خلیلی، سبک نگارش و املائی ترجمه پیام به زبان روسی که به وسیله کارمندان قنصلگری شوروی در مزار شریف انجام شده است، حفظ گردیده است.

20 - همانجا.

21 - همانجا.

22 - غلام محمد غبار - افغانستان در مسیر تاریخ - جلد دوم جون 1999، ویرجینیا امریکا، ص 261.